

## جُستاری در مقایسه و تحلیل روایات حماسی و تاریخی دوره قاجار (با تأکید بر شهنشاهنامه عنوان نگار و ناسخ‌التواریخ سپهر)

ثریا شهابی پور احمدی \* ID

دانش‌جوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

سید امیر جهادی حسینی \*\* ID

دانش‌یار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران (نویسنده مسؤل)

حمیدرضا خوارزمی \*\*\* ID

دانش‌یار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

جمشید روستا \*\*\*\* ID

دانش‌یار بخش تاریخ، دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۳/۰۵/۲۵

تاریخ تأیید مقاله: ۱۴۰۳/۰۶/۰۳

### چکیده

در طول تاریخ، کشور ما همواره شاهد منازعات سیاسی و صحنه درگیری‌های نظامی فراوانی بوده است. این وقایع، علاوه بر تبعات و پیامدهای خاص اجتماعی، نظامی و سیاسی، زمینه خلق آثار حماسی زیادی را در ادبیات غنی ما فراهم نموده است. دوره قاجار نیز از پُر بسامدترین دوره‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی بود که جلوه‌های آن در تاریخ ادبیات حماسی و روایی ما به خوبی قابل مشاهده است. از جمله این آثار، کتاب شهنشاهنامه، اثر منشی و ادیب با نفوذ دوران قاجار، میرزا تقی‌خان عنوان‌نگار است. روایت حوادث این عصر از منظر ادیبی که خود و اجدادش از نزدیک شاهد آن بوده‌اند، دیدگاه تازه‌ای را به ما می‌بخشد که شایسته است مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. نگارندگان در جستار پیش‌رو، کوشیده‌اند

\* sorayya721@ens.uk.ac.ir

\*\* Jahadi@uk.ac.ir

\*\*\* HamidrezaKharazmi@.uk.ac.ir

\*\*\*\* Jamshidroosta@uk.ac.ir

ضمن بررسی وقایع تاریخی منظوم در اثر یاد شده، روایت این وقایع را با کتاب ناسخ‌التواریخ اثر لسان‌الملک سپهر، مورخ نامی عصر قاجار مقایسه کنند، تا شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو اثر از لحاظ روایت‌های تاریخی آشکار شود؛ همچنین چرایی احتمالی این شباهت‌ها و تفاوت‌ها، مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد. نتایج حاصل از این بررسی نشان می‌دهد علت شباهت‌ها و تفاوت‌های روایات در دو اثر، عمدتاً به این موارد مربوط است: استفاده از منابع مشترک یا متفاوت، خطای انسانی، قهرمان‌پروری در حماسه‌ها، شرایط زمانی و مکانی متفاوت در دو روایت، اهداف متفاوت راویان. روش تحقیق این جستار تحلیل و توصیف محتوای کیفی است و گردآوری اطلاعات از طریق فیش‌برداری صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: ناسخ‌التواریخ، شهنشاهنامه عنوان‌نگار، مقایسه، روایت حماسی، روایت تاریخی.





## ۱. مقدمه

آیا مورّخان، تنها روایت‌کنندگان تاریخ‌اند؟ آیا جز از منظر مورّخی که غالباً در سایهٔ دربار می‌زیسته، از دید دیگری نمی‌توان به تاریخ نگریست؟ بدیهی است که تاریخ‌نگاران، علم‌داران روایت‌های تاریخ هر سرزمین بوده‌اند اما آن‌ها تنها راویان تاریخ نیستند بل که شاعران نیز که حضورشان همواره در کشور ادب‌پرور و شاعرخیز ایران، نمودی درخشان داشته است، بار بخشی از تاریخ را بر دوش کشیده‌اند و دیدگاهی متفاوت در لفافهٔ آرایه‌های ادبی پیچیده و جلوه‌ای متفاوت در مقابل چشم خوانندگان خود نمودار می‌ساخته‌اند.

حماسه‌سرایی در دورهٔ بازگشت ادبی بار دیگر به اوج رسید. در این دوران با توجه به جنگ‌های فراوان، شاهد اوج‌گیری منظومه‌های حماسی تاریخی فراوانی بوده‌ایم؛ به گونه‌ای که از این عصر، بیش از صد اثر حماسی سروده شده، بر جای مانده است. به طور مثال می‌توان به این موارد اشاره کرد: شاهنامه اثر میرزا طیب طوفان هزارجریبی مازندرانی در شرح احوال محمدحسن‌خان قاجار و رویدادهای روزگار، شاهنامهٔ فتح‌علی‌شاه قاجار از سراینده‌ای ناشناس مشتمل بر داستان نیاکان فتح‌علی‌شاه، شکارنامه از فتح‌علی‌خان صبا در شرح شکار فتح‌علی‌شاه قاجار در شکارگاه اوشی و... .

ادبیات و تاریخ، پیوستگی فراوانی دارند، زیرا همان‌گونه که مورّخ باید برای بهتر نوشتن از ادبیات یاری می‌جست، آن‌گونه که «زند» نیز می‌گوید: در گذشته مورّخ می‌بایست بر فلسفه، هنر، ادبیات و... آگاهی می‌داشت و به موقع ورود می‌کرد (نک. زند، ۱۳۹۲: ۷۸) ادبیات نیز از ظرفیت خود برای بیان تاریخ استفاده کرده است. صالحی و طاهری در مقالهٔ خود با عنوان «معرفی ادبیات تاریخی به عنوان یکی از انواع ادبی فارسی» به اهمیت «ادبیات تاریخی» اشاره می‌کنند که در کنار شاخه‌های ادبیات چون: غنایی، تعلیمی، حماسی و... جای ادبیات تاریخی خالی است و «تکلیف متونی چون تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی، تاریخ جهان‌گشای جوینی، تاریخ و صاف و آثاری از این دست که تمیز صبغهٔ تاریخی آن‌ها از رنگ و ارزش ادبی‌شان دشوار و غیرممکن است، روشن نشده است» (صالحی و طاهری، ۱۴۰۳: ۱).

به این ترتیب ما بر آن شدیم که مقایسه و تقابلی میان یک اثر حماسی و یک اثر تاریخی معتبر انجام دهیم. در این راستا، نخست کتاب کم‌تر شناخته شدهٔ شهنشاهنامه، اثر میرزا تقی‌خان نجم‌آبادی ساوجبلاغی انتخاب شد. میرزا تقی‌خان در سال ۱۲۶۴ متولد شد. وی در کنار پدر صاحب قلم خود، میرزا محمد که از منشیان و معتمدان دو شاه قاجار یعنی محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار بود، بالید و رشد کرد. به اقتضای شغل پدر منصب دبیری یافت. «میرزا تقی فراتر از شصت سال در وزارت داخله به کار صدور نامه‌ها، حکم‌ها و فرمان‌های شاهانه به مناطق مختلف ایران مشغول بود» (عسکری، ۱۴۰۱: ۲۹۰).

این دبیر پُرکار که در شعر به تقی، رهی، عنوان‌نگار، دبیرالملک و دبیر اعلم تخلص می‌کرد؛ در حماسه‌سرایی نیز صاحب اثر ارزشمند شهنشاها نامه است که آن را با خط زیبایی خود، به مظفرالدین شاه تقدیم کرد.

این اثر تاریخی - حماسی که تاریخ یک‌صد و هفتاد ساله شاهان قاجار تا سال هزار و دویست و چهل و دو را شامل می‌شود به زیور طبع آراسته نشده و در نسخه خطی در کتاب‌خانه سلطنتی محفوظ مانده است. میرزا تقی‌خان کتاب خود را در تاریخ سلاطین قاجار به ویژه دوران پرتلاطم فتح‌علی‌شاه قاجار با حدود دوازده هزار بیت به نظم کشیده است. سبب اهمیت و اعتبار شهنشاها نامه دبیرالملک، افزون بر استفاده از تواریخ پیش از خود این است که او در خاندانی دبیرپیشه و معتمد دربار می‌زیسته و این موضوع که شاعر این اثر حماسی و تاریخی به منابع شفاهی مهمی دست‌رسی داشته است، در خور اهمیت است. در گام بعدی، کتاب معتبر *نسخ‌التواریخ قاجاریه* (جلد اول) که در شرح وقایع ایران در دوران شکل‌گیری و قدرت یافتن قاجاریان تا پایان دوره محمدشاه قاجار نگاشته شده است، انتخاب شد. این اثر از کتب معتبر تاریخی محسوب می‌شود که نویسنده آن «محمدتقی‌خان لسان‌الملک سپهر» از مورخان و شاعران دوره قاجار بوده است.

محمدتقی‌خان، کتاب خود را به فرمان محمدشاه و تشویق حاجی میرزا آقاسی در نه جلد نوشت که سه جلد آن به سلاطین قاجار و تاریخ حکومت و شکل‌گیری آنان تعلق دارد. بخش قاجاریه، خود مستقل و از معتبرترین قسمت‌های این کتاب به حساب می‌آید زیرا نویسنده یا حاصل دیده‌های خود را به نگارش درآورده یا از اسناد و مدارک معتبر و رسمی بهره برده است. در این پژوهش، ما جلد اول آن را که از آغاز تا پایان سلطنت فتح‌علی‌شاه قاجار را شامل می‌شود به دلیل همانندی با شهنشاها نامه عنوان‌نگار انتخاب کردیم؛ سپس به مقایسه روایت‌های حماسی و تاریخی پرداختیم تا آشکار شود شاعر حماسه‌سرا تا چه اندازه از تاریخ تبعیت کرده و چه میزان روایات را به گونه‌ای دیگر و دیدگاه متفاوت‌تری نقل کرده است؟ و علاوه بر آن، چرایی این اختلافات نیز بررسی شد.

در این پژوهش کوشش بر این بوده است، تفاوت‌ها و شباهت‌های روایات تاریخی و حماسی شناسایی و تحلیل شوند و جایگاه هر یک از این روایت‌ها در بازنمایی وقایع و شخصیت‌های این دوره مشخص شوند. روی‌کرد نظری این پژوهش بر مبنای دو محور اصلی است:

۱ - نظریه‌های روایت‌شناسی که به مطالعه ساختار، کارکرد روایت‌ها و چگونگی بازنمایی واقعیت‌های تاریخی و حماسی می‌پردازد.

۲ - تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی در ایران دوره قاجار که به نقش و اهمیت روایت‌های تاریخی و حماسی در بازتولید هویت ملی و تاریخی در این دوره توجه می‌کند.



بیان مفهومی پژوهش به دنبال این است که نشان دهد چگونه روایت‌های حماسی چون شهنشاهنامه عنوان‌نگار و روایت‌های تاریخی مانند ناسخ‌التواریخ سپهر به شیوه‌ای متفاوت به بازنمایی تاریخ و هویت ایرانی می‌پردازند. حماسه‌ها با تأکید بر عناصر قهرمانی نقش مهمی در تقویت روحیه ملی و فرهنگی دارند در حالی که متون تاریخی با تمرکز بر وقایع تاریخی و مستند تلاش می‌کنند تصویری دقیق و علمی از تاریخ ارائه دهند.

این پژوهش که درباره تطبیق روایات تاریخی و حماسی در ناسخ‌التواریخ و شهنشاهنامه است؛ اهمیت زیادی دارد زیرا هر دو کتاب تکیه قابل توجهی بر شناخت تاریخ و ادبیات ایران در آن دوره خاص داشته‌اند. این تطبیق و مقایسه می‌تواند به روشن شدن نحوه تلفیق تاریخ و حماسه در این دو اثر کمک کرده و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها را مشخص سازد. علاوه بر این، جستار ما می‌تواند به فهم بهتر از چگونگی بازنمایی رویدادهای تاریخی در قالب‌های حماسی، یاری رساند.

پژوهش‌های بسیاری در زمینه ادبیات تطبیقی نگاشته شده است، مانند: «نسبت حماسه و تاریخ در حماسه ملی ایران» از محمود جعفری دهقی و لیلا ورهرام که در این مقاله، نویسندگان به بررسی نسبت حماسه و تاریخ به طور عام و همین نسبت در حماسه ملی ایران پرداخته‌اند. محور پژوهش، حماسه‌های ملی به ویژه شاهنامه فردوسی بوده است. این پژوهش با این‌که به تطبیق حماسه و تاریخ پرداخته اما این مطابقت در حوزه حماسه‌های ملی و طبیعی صورت پذیرفته است و حماسه‌های مصنوع در آن، مورد پژوهش قرار نگرفته است، همچنین «خسرو و شیرین و پیشینه تاریخی آن» از هادی خدیور و فریبا علی‌پور که به تطبیق ادبیات و تاریخ در یک روایت خاص می‌پردازد. با وجود این‌که آثار مورد بحث، به تطبیق و مقایسه بین کتب تاریخی یا بخش‌هایی از دو اثر ادبی و تاریخی با هم همت کرده‌اند؛ اما هیچ پژوهشی با موضوع مقایسه روایت‌های حماسی (حماسه تاریخی) با روایت‌های تاریخی در دو اثر مجزا و مستقل یافت نشده است و در واقع این پژوهش نخستین جستار در این موضوع محسوب می‌شود.

شیوه این جستار، متن‌پژوهی است و به طریق منابع کتاب‌خانه‌ای و فیش‌برداری اطلاعات، جمع‌آوری شده است. روش کار با مطالعه دقیق منابع اصلی و فرعی و مربوط به موضوع چون منابع تاریخی، تحلیل و توصیف محتوای کیفی است و تلاش شده است تا اطلاعات، تحلیل و تفسیر شود.

## ۲. بحث و بررسی

در آغاز با توجه به موضوع که مقایسه روایت‌های حماسی و تاریخی در دو اثر وزین دوره قاجار است، به تبیین واژه حماسه، روایت و مقایسه می‌پردازیم؛ سپس وارد مباحث اصلی پژوهش می‌شویم

«حماسه» آن‌گونه که صفا معتقد است از ریشه حَمَس در لغت عرب به معنی شدت در کار است (نک. صفا، ۱۳۷۹: ۱۶). در حیطه ادبیات، حماسه نوعی شعر وصفی است که مبتنی بر اعمال پهلوانی، مردانگی‌ها، افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد (نک. نیک‌ورز و احمدیانی، ۱۳۹۳: ۱۷۸). معادل واژه حماسه در فارسی را یل‌نامه یا پهلوان‌نامه نامیده‌اند یا آن‌گونه که شمیسا بیان می‌کند شعر پهلوانی است (نک. شمیسا، ۱۳۷۹: ۶۱).

حماسه‌ها دو دسته‌بندی کلی دارند: ۱- حماسه‌های طبیعی و ملی؛ ۲- حماسه‌های مصنوع. حماسه‌های طبیعی، حاصل افکار، قریح و علائق و عواطف یک ملت است و حماسه‌های مصنوع، سرورکار شاعر با داستان‌های پهلوانی و مدون معینی نیست، بل که خود به ابداع و ابتکار می‌پردازد. «روایت» به معنی نقل سخن و یا خبر از کسی است. این واژه، اغلب در متون دینی و ادبیات به کار می‌رود تا داستان یا گفتاری را که از منابع معتبر یا شخصیت‌های مهم نقل شده باشد، منتقل کند. روایت‌ها بخشی از فرهنگ هر جامعه هستند اما گرین (Green)، پا را از این مرحله فراتر نهاده و اعتقاد دارد: «روایت‌ها را دیگر محدود به جنبه‌های خاصی از فرهنگ نمی‌دانند بل که آن‌ها جنبه‌های اساسی زندگی انسان هستند» (گرین، ۱۳۸۱: ۱۱۰).

در ادبیات، روایت‌ها به شکلی گسترده‌تر به کار می‌روند و می‌توانند شامل داستان‌های خیالی، اسطوره‌ها و حتی وقایع تاریخی باشند که به صورت شفاهی یا کتبی منتقل شده‌اند. «مقایسه» در لغت‌نامه دهخدا این‌گونه معنی شده است: «سنجیدگی میان دو چیز و دو چیز را با هم اندازه گرفتن و اندازه میان دو چیز و قیاس».

مقایسه و سنجش دو متن ادبی و تاریخی، به درک عمیق‌تر از هر دو متن و تفاوت‌های بنیادی آن‌ها کمک می‌کند؛ در عین حال شباهت‌های آنان را نیز آشکار می‌سازد و به اعتبار متون و ابیات هر دو اثر می‌افزاید.

با توجه به موضوع، ما روایت‌ها و وقایع نقل شده در دو اثر حماسی و تاریخی شهنشاها نامه عنوان‌نگار و ناسخ‌التواریخ لسان‌الملک را بررسی و مقایسه می‌کنیم. برای این کار، نخست روایت منظوم و سپس روایت تاریخی همان واقعه را بیان می‌کنیم و به مقایسه و سنجش آن‌ها خواهیم پرداخت. ذکر این دو نکته ضروری است که اولاً هدف ما در این مقاله، صحت‌سنجی بین روایت‌های منظوم و تاریخی نیست، بل که مقصود از این قیاس، آشکار شدن شیوه روایت ادبی در برابر روایت تاریخی یا به بیان دیگر نحوه استحاله روایت تاریخی به روایت ادبی است و ثانیاً ما با توجه به محدودیت حجم جستار، اشعار و متون را به اختصار نقل می‌کنیم.

سنجش در پژوهش ما بر این پایه‌ها خواهد بود:



## ۲-۱. وقایعی که در اثر ادبی و حماسی کاملاً همانند هستند

در بررسی روایات از دو کتاب و اثر معتبر تاریخی و حماسی یاد شده به وقایعی برخوردیم که همانند هم نقل شده و هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. از این جمله، ماجرای «رفتن امیر فتح‌علی خان، سردار قاجار، به امداد شاه سلطان حسین صفوی به اصفهان که افغانه قندهار آن را محاصره کرده بودند»، این ماجرا در منظومه حماسی - تاریخی دوره قاجار، شهنشاها نامه دبیرالملک، این گونه روایت شده است:

امیر بعد از جنگ با تراکمه، خبر جنگ در اصفهان را شنید و با هزار سوار فوری حرکت کرد:

شاه سلطان حسینش بنوازد	تا که دفع افغانه سازد
آمده در محاصره سلطان	ز آن که از قندهار افغانان
لیک سلطان ز میر خایف بود	شد ز افغان فتوح و جنگ نمود
سوء تعبیر را شدند رهان	کاویلیای حضور آن سلطان
بهر سلطان می نماید میر	عرضه می داشتند کاین تدمیر
نه که بر شاه خدمتی آرد	خویشتن داعیه شهبی دارد
به امیر هیچ مکرمت ننمود	چون که سلطان ز ساعیان بشنود
سوی اوطان خود شدند از بأس	هم امیر و مجاهدان با یأس
آن چه می خواست کرد با ایران	چون چنین دید اشرف افغان
داد انواع ظلم را داد او	جمع دیگر به ری فرستاد او
بس دلیرانه جنگ کرد به جان	در ورامین امیر با افغان

(عنوان نگار، بی تا: ۳)

همین حکایت در نسخ التواریخ لسان الملک، این گونه ضبط شده است: «جماعت افغان، شهر اصفهان را به محاصره داشتند، این خبر، مسموع فتح‌علی خان افتاد؛ روا ندید که پادشاه ایران را در چنین کاری صعب، به کاری نباشد. هزار سوار از دلیران قاجار اختیار کرده... به جانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی، چند کَرّت در جنگ افغان تُرک تازی نمود و بسیار کس از آن جماعت به خاک انداخت... اعیان درگاه شاه سلطان حسین که سال‌ها در بستر امن و امان غنوده و از کارِ مقابله و مقاتله، غافل و ذاهل بودند، بیم کردند که مبادا در این فتنه، فتح‌علی خان نیز دل دیگرگون کند و به هوای سلطنت بتازد و کاری بسازد. بدین اندیشه‌های ناصواب، پادشاه را با او بدگمان و سرگران ساختند. لاجرم فتح‌علی خان برنجید و اصفهان را به افغان گذاشته راه استرآباد برداشت. جماعت افغان بعد از فتح اصفهان، رأیت جهان‌گیری افراخته، تا به اراضی ری بتاختند. مردم ری استغاثت به فتح‌علی خان برده از

وی استمداد کردند و او با لشکری خون‌خوار، آهنگ ری فرمود و در ابراهیم‌آباد ورامین با افغانان دچار شد» (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۳).

همان‌گونه که در دو روایت منظوم و منثور می‌بینیم، صرف نظر از تاریخ شروع فتنه که در ناسخ‌التواریخ به آن اشاره گردیده و در شهنشاها نامه ذکر نشده، ماجرای جنگ با افغان‌ها در دوره شاه سلطان حسین از نظر واقعه تاریخی، به یک گونه روایت شده است. در هر دو روایت، حضور فتح‌علی خان قاجار، حضوری همراه با دلآوری و شجاعت است که پا در میدان نهاده و افغانان را در اصفهان شکست می‌دهد اما به دلیل حسد حاسدان، مورد سوء ذهن سلطان قرار گرفته و رنجیده می‌رود و سپس در ورامین دوباره مقابل افغانان صف‌آرایی می‌کند؛ بنابراین گمان می‌رود، منبع دبیر اعلم در نقل این ماجرا، یا خود کتاب ناسخ‌التواریخ بوده و یا از همان منبعی که لسان‌الملک استفاده نموده، شاعر حماسه‌سرا نیز بهره برده است.

تا جایی که می‌دانیم، سپهر به عنوان یکی از مورخان دوره قاجار، در تألیف آثار خود از منابع مختلفی استفاده کرده و با افراد مختلفی که خود شاهد عینی وقایع بوده‌اند، گفت‌وگو نموده و از روایات شفاهی آنان بهره برده است. این منابع شفاهی شامل مشاهدات مستقیم و نقل قول‌هایی از افراد معتبر و حاضر در حوادث مهم دوره قاجاریه بوده است.

اگرچه جزئیات دقیقی از نام این افراد و منابع شفاهی مشخص نشده اما معمولاً کسانی چون لسان‌الملک که خود از تاریخ‌نویسان به نام قاجاری محسوب می‌شده، با مقامات دربار، اشراف، نظامیان و سایر افراد مرتبط با حوادث تاریخی، حشر و نشر داشته و گفت‌وگو کرده است؛ بنابراین، نویسنده تلاش داشته است تا با دقت و وفاداری به منابع تاریخی، وقایع را بازگو کند. از جانب دیگر، دبیر اعلم نیز به سبب شغل خاص خود و اجدادش که از معتمدان و بزرگان شاهان قاجار و دبیر رسایل خاصه آنان بوده‌اند، به اطلاعات محرمانه فراوانی دسترسی داشته و همچنان که خود، بارها در ضمن اثر حماسی - تاریخی خود اشاره کرده، به تواریخ مختلف نیز روی آورده و آن‌ها را مطالعه نموده است. وی در ابیات مختلف، بارها به این موضوع اشاره می‌کند، چنان‌که در نسخه خطی کاخ گلستان در باب پیشینه تاریخی سلطنت شاهان دوره قاجار، می‌سراید:

مر آن‌ها را زمانی سلطنت بود      مرا این نکته از تاریخ بنمود

(عنوان‌نگار، بی تا: ۳)

با نگاهی به تواریخ گذشته به ویژه تاریخ معتبر ذوالقرنین اثر میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی و متأثر سلطانیه اثر ارزشمند عبدالرزاق مفتون دُنبلی متوجه می‌شویم که ماجرای یاری امیر فتح‌علی خان به سلطان حسین صفوی، دقیقاً به همین گونه که سپهر و دبیرالملک نقل کرده‌اند، ثبت شده است. بنابراین احتمال می‌رود هر دو اثر مورد بحث از منابع مشترک و ذکر شده در بالا استفاده نموده و دلیل این مشابهت نیز همین باشد.





## ۲-۲. بیان وقایع مشابهی که به گونه‌ای متفاوت در دو اثر روایت شده‌اند

در نقل تاریخ در آثاری که موضوع یکسان با روی کردهای گوناگون دارند، همواره تفاوت‌هایی وجود دارد که گاه جزئی و گاه کلی هستند. در اختلاف‌های جزئی نیز می‌بینیم که گاه تأثیری در روند روی داد اصلی ندارند و خللی در آن ایجاد نمی‌کنند و ما آن‌ها را در طبقه‌بندی «بلاثر و بی‌تأثیر» قرار خواهیم داد اما در بعضی رویدادها، تفاوت‌های جزئی دیده می‌شود که تأثیری بسزا در جریان تاریخ داشته‌اند و شایسته توجه و اعتنا هستند و ما در این پژوهش، آن‌ها را «جزئیات مؤثر» می‌نامیم.

در ادامه به بررسی هر کدام از این قسمت‌ها خواهیم پرداخت.

### ۲-۲-۱. وقایعی که تفاوت‌های جزئی آن‌ها بلاثر هستند

از جمله روی دادهایی که تفاوت‌های بلاثر دارند، واقعه مأمور شدن مهدی‌قلی خان به کوچاندن ایلات ایروان و رساندن آن گروه به خدمت شاهزاده نایب‌السلطنه است که در نسخه خطی کاخ گلستان، به شرح زیر سروده شده است:

ایبل قاجار و نیز کنگرلو	همه کوچیده است همره او
چون که شد بازگشت ایل و سپاه	ایش پخدر گرفتشان سر راه
همریش بوده بیست هزار	از پیاده به جنگ آتش بار
همچنین از سوار به پنج هزار	همه در جنگ چابک و جرّار
سی عراده ز توپ همراهش	قورخانه هر آن چه دل خواهش
بوده در هیبت آن گروه چو موج	به عدد چون ستاره اندر اوج
الحق آن روز خان مهدی‌قلی	داد مردانگی بـداد جلی
هفت صد از سوار با خود بُرد	همچو گریگ و رمه بُدش زد و خورد

عنوان‌نگار در ادامه می‌گوید: مهدی‌قلی خان راه را باز کرد و ایل و لشکر را به حضور نایب‌السلطنه رساند. ایشپخدر<sup>۱</sup> که در جنگ با آنان بود، چند روزی در پنبک ماند.

عصر روز یکشنبه در ماه ربیع‌الاول با لشکر روس به آن حدود عزیمت کرد، به نظرش آمد کلیسا خالی است اما تعداد کمی از پیادگان لشکر ایران اسلحه در دست، خاموش در کلیسا پنهان بودند. روس‌ها گرفتار آتش ایرانیان گشتند. ولیعهد علی‌قلی خان را مواظب آن جا قرار داد و صبح دوشنبه جنگی سخت درگرفت و طایفه شاهسون و خواجه‌وند و ایل عبدالملک به فرمان شاهزاده، دلیرانه به قلاع یورش برده و لشکر ایران، روس‌ها را غارت کردند (همان، بی‌تا: ۷۶-۷۵).

همین ماجرا در ناسخ‌التواریخ نیز با اندکی تفاوت نقل شده است: «نایب‌السلطنه، مهدی‌قلی خان دولّوی قاجار را با شش هزار سوار به ارض قارص فرستاد تا آن قبایل را مراجعت دهد و اگر سر به

فرمان‌بری در نیارند از قتل مردان و سب زنان دست باز ندارد و مهدی‌قلی خان برفت و قبیله کنگرلو و قاجار را کوچ داده... در نیمه راه، ایشپخدر با بیست هزار پیاده و شش هزار سواره و سی عراده توپ در نواحی پنبک ایروان دچار شد. مهدی‌قلی خان، هفت صد تن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته... آن‌گاه از میدان جنگ باز شده به لشکرگاه پیوست و ایشپخدر در پنبک ایروان یک دو روز توقف کرد. روز یک‌شنبه نوزدهم ربیع‌الاول، هنگام نماز دیگر در حرکت آمد. جمعی از روسیان، حصار کلیسا را از مردم تهی دانسته، بدان‌جا راه نزدیک کردند. مردمی که در حصار بودند از پسِ مثقب‌ها خاموش نشسته تا خصم نزدیک شد. به یک‌باره تفنگ‌ها بگشادند و جماعتی از روسیه را به معرض هلاک درآوردند. چون این خبر، معروض نایب‌السلطنه افتاد، حکم داد تا علی‌قلی خان شاهیسون با فوجی در حوالی آن کلیسا کمین نهاده تا بامداد، جماعت روسیه را آسوده نگذارند. صبح روز دوشنبه بفرمود تا سپاه، سلاح جنگ به تن راست کرده از جای جنبش کردند... میان نخستین سواران طایفه شاهیسون و خواجه‌وند و عبدالملکی، بر سر یک بهره از جماعت روسیه تاختن بردند» (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۶-۱۲۵).

همچنان که می‌بینیم دو روایت جز در جزئیات با هم تفاوتی ندارند. این جزئیات که بیش‌تر در آمار و ارقام است، چندان تأثیری در اصل ماجرا ندارد؛ چنان‌که عنوان‌نگار، تعداد سواره نظام لشکر مهدی‌قلی را پنج هزار نفر می‌داند و سپهر آن را شش هزار نفر ذکر کرده است یا می‌بینیم که سپهر به عنوان یک تاریخ‌نگار واقع‌گرا، خود را ملزم دانسته حتی به جنبه‌های خشن و دور از انسانیت نیز اشاره کند و از ذکر این نکته که نایب‌السلطنه به مهدی‌قلی خان دستور داده بود، اگر زنان و مردان قبیله قاجار و کنگرلو راضی به کوچ نگشتند از قتل و کشتار مردان و سب زنان، ابا نکند اما در روایت حماسی، این نکته پنهان گشته و ذکر نشده است.

برای علت و چرایی این اختلاف‌های جزئی می‌توان دلایل گوناگونی متصور شد. ممکن است خطای انسانی در یکی از دو اثر روی داده باشد یا از آن‌جا که هم مؤلف اثر تاریخی از روایات شفاهی بهره برده و هم شاعر اثر حماسی با توجه به پیشه دبیری خود و اجدادش به اسناد معتبر دسترسی داشته و از افراد موثق و خوش‌نام دربار بوده است از روایات شفاهی متفاوتی بهره جسته باشند. از طرفی هر دو پدیدآورنده از کتب تاریخی متفاوت استفاده کرده‌اند؛ بنابراین در ارائه آمار با هم اختلاف دارند. با نگاهی به کتاب‌های تاریخی پیش از آنان متوجه می‌شویم ناسخ‌التواریخ در ارائه آمار سوارگان لشکر، چون تاریخ ذوالقرنین عمل کرده و آن را شش هزار ذکر نموده اما همین آمار در مآثر سلطانیته، پنج و شش هزار نفر ذکر شده است. پس می‌توان این احتمال را هم در نظر گرفت که جز کتاب ناسخ‌التواریخ، کتب تاریخی معتبر دیگری چون مآثر سلطانیته نیز مورد توجه عنوان‌نگار بوده است.



تفاوت دیگر در همین روایت، دستور نایب‌السلطنه عباس میرزای قاجار برای قتل و کشتار مردان و سبی زنان در صورت عدم فرمان‌بری است. این موضوع در شهنشاهنامه، ذکر نگاشته است. برنتس (Brents) عقیده دارد «راوی در روایت داستانی، در دنیایی که روایت می‌کند حضور دارد، نه در دنیایی که مؤلف در آن زندگی می‌کند» (برنتس، ۱۳۸۳: ۸۹). یعقوبی نیز معتقد است روایت‌ها می‌توانند کلامی یا غیر کلامی، حقیقی یا ساختگی، واقعی یا غیر واقعی باشند (نک. یعقوبی، ۱۳۹۱: ۲۹۰).

شاعر که راوی روایت منظوم است، به خود این اجازه را می‌دهد که هر قسمت را که لازم می‌داند نادیده گیرد؛ کاری که برای مورخ، امری ناممکن به نظر می‌رسد و به اعتبار اثرش لطمه می‌زند. به همین دلیل واقعه‌نگار جزیبی‌نگر، ملزم به ذکر دقیق تاریخ است اما شاعر حماسه‌سرا باید قهرمان‌پروری کند. قهرمانان در حماسه، نمادهایی از ارزش‌های اخلاقی و ملی هستند. آنان به عنوان الگوهایی برای رفتار و کردار جامعه معرفی می‌شوند. بنابراین در اشعار شاعران حماسه‌سرا تطهیر می‌شوند، به ویژه در حماسه‌های تاریخی که غالباً به سفارش سروده می‌شدند و شاعر ملزم بود، اثر خود را به دربار یا شخصیت خاصی وابسته به دربار تقدیم کند. همچنین در روایت‌های تاریخی، معمولاً واقعه از دید تاریخ‌نگار جزیبی‌نگر نوشته شود. او سعی می‌کند تاریخ را بی‌کم و کاست آن‌گونه که دریافته، ثبت کند اما روایات حماسی و منظوم غالباً از دیدگاه احساسی شاعر خود نشأت می‌گیرند و شاعر، تفاسیر شخصی خود را در آن دخیل می‌کند. شاعر حماسه‌سرا به ویژه در حماسه‌های تاریخی وظیفه دارد مراقب باشد به کیان قهرمان خللی وارد نشود؛ پس او را از هر گناه، بی‌رحمی و خشونت، مبرا می‌کند. در طول شهنشاهنامه دبیر اعلم، به ندرت به موردی برمی‌خوریم که چهره نایب‌السلطنه دربار فتح‌علی‌شاه مخدوش شده باشد. او در طول این حماسه تاریخی همواره دلاوری، تیزهوشی، جوان‌مردی، رحم و عطف و مورد ستایش قرار می‌گیرد.

۲-۲-۲. وقایعی که تفاوت در جزئیات آنان، مؤثر در روند تاریخ بوده است و ذکر آن‌ها اهمیت بسزایی دارند

در بررسی و مطابقت روایت‌ها در دو کتاب شهنشاهنامه عنوان‌نگار و ناسخ‌التواریخ سپهر، به روی‌دادهایی برمی‌خوریم که در جزئیات متفاوتند اما این تفاوت‌های جزیبی، اثرگذار در سیر تاریخ هستند و از این جمله در شرح وقایع سال ۱۲۱۴ که در شهنشاهنامه عنوان‌نگار آمده است، دبیرالملک از سفر شاه به خراسان برای تسخیر نیشابور به دلیل بروز فتنه نادر دوم می‌گوید، در ادامه این‌گونه می‌سراید:

بُد ولیعهدِ شهریارِ عباس	پور راد شه سپهر اساس
شاه او را روانه کرد در پیش	هم عزیمت نمود زآن پس خویش
در همان سال با عنایت‌ها	شد ولیعهد شاه آن والا
خدمتش پانزده هزار سپاه	سوی تبریز شد به گفته شاه

همه جرّار با سلیح نبرد  
آن سلیمان نظام دولت شاه  
هم بفرمود شاه نیک تمیز  
که ز قاجار بوده ابراهیم  
سید نامدار بُد عیسی  
به لقب خویش بوده است بزرگ  
هم در این وقت شهریار کریم  
بفرستاد بر حکومت فارس

هر یکی با سپهر در ناورد  
که به تاریخ عرضه شد ز اشباه  
خدمتش رفته حاکم تبریز  
طرف لطف پادشاه کریم  
مطلع بر رسوم و هریاسا  
به وزارت بیافت جاه سترگ  
ز بنی عمّ خویش ابراهیم  
هم عراقش تبع شده به اساس...

(عنوان نگار، بی تا: ۲۷)

سپهر در تاریخ خود، این واقعه تاریخی را روایت کرده که ما به اجمال بیان می‌کنیم: «شهریار نام‌دار، فتح‌علی‌شاه در سال دوم سلطنت خویش ۹۹-۱۷۹۸ م. که ۱۲۱۳ سال از هجرت نبوی صلی‌الله علیه و آله برفته بود، بر حسب وصیت شاه شهید آقا محمدشاه، شاهزاده آزاده، نایب‌السلطنه عباس میرزا را که در میان فرزندان رکن ارشد و فرزند ارشد بود، ولیعهد خویش فرمود... . آن‌گاه شهریار بفرمود تا میرزا اسدالله‌خان، وزیر لشکر که در میان مقربان حضرت به صدق نیت و حسن طویّت ممتاز بود، لشکری شایسته، عرض داده ملتزم رکاب ولیعهد ساخت و بر حسب فرمان سلیمان خان قاجار نیز ملازم خدمت گشت و نایب‌السلطنه به طرف آذربایجان کوچ داد و هم در این وقت پسر جعفر دُنبلی که حکم به احضارش رفته بود، برسید و مورد الطاف خدیوانه گشت. چون کار آذربایجان پرداخته شد، اعتضادالدوله ابراهیم‌خان قاجار که بنی عمّ شهریار بود با فوجی از سپاه عراق و فارس روانه چمن‌گندمان شد» (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۱).

در سنجش بین دو متن، به این نکته برمی‌خوریم که سال انتصاب عباس میرزا به ولایت‌عهدی، طبق روایت دبیرالملک، ۱۲۱۴ عنوان گشته در حالی که طبق گفته سپهر، این واقعه مهم در سال ۱۲۱۳ رخ داده است. این عدم تطابق که در ثبت یک رویداد تاریخی با اهمّیت قابل توجه است، طبق آنچه غلام‌حسین زرگری‌نژاد در پاورقی مآثر سلطانیّه می‌نویسد، تواریخی چون منتظم ناصری، اکسیرالتواریخ، ناسخ‌التواریخ و... ولایت‌عهدی عباس میرزا را در ۱۵ شوال ۱۲۱۳ ثبت کرده‌اند. این تاریخ در سال ۱۲۱۳، معادل ماه اسفند است، بنابراین با تاریخ ثبت شده در شهنشاهنامه که فروردین ماه ۱۲۱۴ است تنها در حدود یک ماه اختلاف دارد. به این ترتیب هرچند در نگاه اول، اختلافی فاحش بین دو روایت به نظر می‌رسد اما با کمی تعمّق متوجه می‌شویم که این‌گونه نیست و تفاوت فراوانی در نقل روایت در اثر حماسی و کتاب تاریخی وجود ندارد.



در قسمتی دیگر از این ماجرا، عنوان‌نگار می‌سراید: «شاه دستور داد، حاکم تبریز به خدمتش برود و سپس او را مورد لطف خود قرارداد». اما سپهر نوشته است: «هم در این وقت، پسر جعفر قلی خان دنبلی که حکم به احضار رفته بود، رسید و مورد الطاف خدیوانه قرار گرفت».

تاریخ‌نگار وظیفه دارد تاریخ را با کمال دقت و با ذکر جزئیات مضبوط نماید اما حماسه‌سرا غالباً خود را مقید به جزیی‌نگری نمی‌داند و از او چنین انتظاری نمی‌رود؛ آن‌گونه که ارسطو در بخش نهم رساله فن شعر خود می‌گوید: «شعر بیش‌تر حکایت از امر کلی می‌کند در صورتی‌که تاریخ از امر جزیی حکایت دارد» (ارسطو، ۱۳۴۲: ۴۸).

همین مسأله احتمال خطای انسانی را در حماسه‌سرا افزایش می‌دهد؛ این‌که او نامی را به جای نام دیگر به اشتباه ثبت کرده باشد، بعید نمی‌نماید. از جانب دیگر هر دو مؤلف از روایات شفاهی استفاده کرده‌اند، این گمان می‌رود، روایات شفاهی که از افراد مختلف منتقل شده است، با هم متفاوت باشند و اختلاف دو روایت از همین موضوع نشأت گرفته باشد.

### ۲-۳. وقایعی که در کلیات با هم تفاوت دارند

این دو اثر تاریخی و ادبی که هر دو یک مقطع را از تاریخ کشور روایت‌گر هستند، گاهی در بیان یک واقعه واحد، با هم اختلاف کلی دارند. نمونه‌ای از این موضوع، بیان واقعه «ذکر ظهور فتنه خواجه محمد کاشغری و اختتام کار او به اتمام لشکر سلطانی» است که در نسخه خطی عنوان‌نگار آمده است. این روی‌داد که بخشی از تاریخ قاجاریان محسوب می‌شود، در هر دو اثر شهنشاها نامه و ناسخ‌التواریخ مورد توجه واقع شده است اما شاعر و مورخ هر کدام به گونه‌ای متفاوت به آن پرداخته‌اند.

دبیر اعلم، ماجرای فتنه را این‌گونه روایت کرده است:

خواجه کاشغر محمد نام	بُند ز شهزادگان چین و کرام
به سیاحت بُده است بر هر جا	هم به روم آمدش به خود مأوی...
سخنانش بُده است هم تلبیس	خود به آموزگاری ابلیس
مدتی آن دکان یافت رواج	از همه مردم او گرفتگی باج
آمدی بر زبان عوام فریب	ملک مصرش شد عاقبت به نصیب
آخر الامر او شدی رسوا	عزم قتلش نموده شد آن‌جا
عزم انطاکیه نمود و گریخت	از همه خلق مصر او بگسیخت
به سلیمانیه بشد ز آن‌جا	شهر زورش پیامدی مأوا
عبدالرحمن حکومتش بودی	مرو را به خویش بر بودی
وسوسه کرد عبدالرحمن را	سوی بغداد برکشید آن را

چند روزی بُدند در بغداد  
 بد محمد ولّی نام آور  
 عبدالرحمن نموده این تقصیر  
 بوده اموال خواجه مزبور  
 حاج مّمّد حسین خان با او  
 حاج مزبور مروزی می بود  
 پور شه از وی این شفاعت را  
 اسـترآباد ترکمان هـا را  
 خواجه آن جا رسید و این اثنا  
 هم به تصویب او شرارت ها  
 خواجه در آن میانه شد مقتول فتنه  
 تـرکمان فـروبنشست

به شه روم عرضه گشت فساد  
 شه به او بر نوشت اندر خور  
 باید اصلاح آید و تدمیر  
 جزو تاراج لشکر منصور  
 الفت سابقه بدش نیکو  
 بر به کرمان شهان عریضه نمود  
 کرد اجابت فقط برای خدا  
 بوده از میرزا رضی شکوی  
 ترکمانیه دید مر او را  
 بنمودند آن حدود به پا  
 از دلیران لشکری و فحول  
 چون که او رخت آخرت بر بست

(عنوان نگار، بی تا: ۲۳۸)

این واقعه در نسخ التواریخ این گونه نقل شده است و ما به اجمال آن را بیان می کنیم: «همانا یوسف کاشغری پسر محمّد امین خواجه و او پسر آی خواجه است و آی خواجه نسب به مخدوم اعظم می رسانند... محمّد امین خواجه، سفر بدخشان کرد و بر مسند ارشاد تکیه زد. چون او نیز وداع جهان گفت، فرزندش یوسف خواجه جای او بگرفت اما چنان افتاد که اخترش شوریده و روزگارش آشفته شد و سفر مصر کرد و از آن جا پست و بلند زمین را در نوشته به شهر زور آمد و عبدالرحمن پاشا را فریفته خویش کرد و گاهی به بغداد شد... عبدالله پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت، یوسف خواجه را باعث فتنه دانست... و روانه هندوستان کرد. یوسف خواجه در بندر بمبئی از دست نگهبانان فرار کرده به بصره گریخت و از بصره سفر شیراز کرد و از آن جا به دارالخلافت طهران آمد. چون اموال و ائقال او هنگام لشکرکشی شاهزاده محمّد علی میرزا در شهر زور به غارت رفته بود، به شفاعت حاجی محمّد حسین خان قاجار مروزی از شهریار تاجدار فرمان گرفت و اموال منهوبه را استرداد کرد و نیز با میرزا محمّد شفیع صدر اعظم طریق مخالطت بازداشت. بالجمله در مدّت توقّف طهران به اقربان قلیچ خان ترکمان یموت مواضعه نهاد و به تفاریق آلات حرب و ضرب ابتیاع بنموده به دشت گرگان فرستاد... [و خود]... در زمانی قلیل، جمعی کثیر از جماعت کولان در گرد خود انجمن کرده به اراضی فیندرسک تاخت... [شاه] بی توانی فرمان داد تا شاهزاده محمّد ولی میرزا، والی خراسان از طریق جاجرم به دفع قبایل کولان تصمیم عزم دهد. مع القصد بر حسب فرمان، شاهزاده محمّد ولی میرزا از ارض اقدس، طریق دشت گرگان



گرفت... بسیار کس از ایشان بکشتند و فراوان اسیر گرفتند. خواجه کاشغری چنان بگریخت که هیچ کسش نام و نشان ندانست؛ اما خواجه کاشغری بعد از مراجعت شاهزاده محمد ولی میرزا به ارض اقدس از زاویه خمول سر برکشید و دیگر باره از ترکمانان یموت و کولان سپاهی گران فراهم کرده آهنگ استرآباد نمود. این هنگام، یک تن از مردم کرایلی که خواجه کاشغری را نیکو می‌شناخت او را دیدار کرد و بی‌توانی از جای بجنیبد و هم در آن جنبش تفنگ خویش را بدو بگشاد و یوسف خواجه بدان گلوله از اسب افتاد و جان بداد» (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۲۸-۲۲۵).

شاعر و تاریخ‌نگار، در شرح این روی داد، هرچند شباهت‌های بسیاری را حفظ کرده‌اند اما در کلیات روایت، تفاوت‌های فاحشی نیز دارند، از جمله:

۱- سال واقعه در روایت منشور ۱۲۲۸ ذکر شده است اما در روایت منظوم، ذیل حوادث سال ۱۲۲۹ از این فتنه یاد می‌شود.

۲- مورخ، پیشینه فتنه را با جزئیات ذکر کرده است و نخست از ظهور فتنه خواجه محمدامین کاشغری سخن می‌گوید، سپس ادامه فتنه را به فرزند او، خواجه یوسف کاشغری نسبت و آن واقعه را شرح می‌دهد، در حالی که شاعر، تمام ماجرای فتنه را از آغاز تا انجام به خواجه محمد کاشغری منسوب می‌کند و برای فرزند او خواجه یوسف هیچ نقشی قائل نمی‌شود و از او نامی نمی‌برد.

البته این دو ماجرا در جزئیات نیز تفاوت‌هایی دارند، نظیر: نسب خواجه محمد کاشغری در دو روایت یا طریقه قتل عامل فتنه در دو اثر که در یکی با جزئیات توضیح داده شده و در دیگری مختصر به آن اشاره شده و همچنین شفاعت خواجه محمد کاشغری که شاه یا شاهزاده آن را پذیرفته، متفاوت است و... در این قسمت به تفاوت‌های عمده خواهیم پرداخت.

ثبت تاریخ یک واقعه، دقتی وافر می‌طلبد که تنها از عهده واقعه‌نگار نکته‌سنج برمی‌آید. شاعر منظومه‌سرا به تأثیرگذاری بیش‌تر بر خواننده می‌اندیشد و غالباً به ریزه‌کاری‌های وقایع توجه نمی‌کند، اگرچه ارسطو در رساله فن شعر، تفاوت تاریخ‌نگار و شاعر را در این نمی‌داند که «یکی نثرنویس و دیگری نظم‌نگار است؛ او تفاوت حقیقی میان شعر و تاریخ‌نگاری را در این می‌داند که اولی از وقایع ممکن و دومی از وقایع قطعی سخن می‌گوید» (ارسطو، ۱۳۴۲: ۴۸).

به این ترتیب می‌توان برای خطای انسانی نقشی قائل شد؛ چنان‌که می‌بینیم عنوان‌نگار نیز از بعضی خطاهای فاحش در ثبت تاریخ وقایع برکنار نمانده است. همچنان که او تاریخ حرکت آقا محمدخان به طرف شوشی را سال ۱۲۱۵ ذکر کرده است:

یک هزار و دوویست و پانزده شد	شه بدین سال عازم ره شد
در رکابش همه قبیله خود	رو به شوشی نموده هم آمد

(عنوان‌نگار، بی‌تا: ۱۴)

در حالی که چند صفحهٔ بعد، سال جلوس فتح‌علی‌شاه قاجار، جانشین او را، به تخت سلطنت ۱۲۱۲ و در ۲۷ سالگی نگاشته است:

در دوازده پس از هزار و دو بیست      سنّ شه بود بعد هفت بیست  
خود و تختش جوان و نام‌آور      تاج شاهنشاهی گذاشت به سر  
(همان، بی تا: ۱۷)

با این وصف، وقتی فتح‌علی‌شاه به تخت سلطنت جلوس نموده، ممکن نیست آقا محمدخان قاجار زنده بوده باشد. همچنین در دومین تفاوت عمدهٔ بین دو روی‌داد، ما اختلاف عمده‌ای در روایت ظهور فتنهٔ یوسف یا خواجه محمد کاشغری می‌بینیم. سپهر ضمن نام بردن از انساب یوسف کاشغری، فتنهٔ اصلی را به او منسوب می‌کند، اما عنوان‌نگار ماجرای این فتنه را تماماً به خواجه محمد کاشغری نسبت می‌دهد و نامی از یوسف کاشغری نمی‌برد. دلیل این تفاوت می‌تواند این باشد که روایت‌های شفاهی یا حتی کتبی که بخشی از منابع هر دو اثر را تشکیل می‌داده است، ممکن است ضمن نقل، دست‌خوش تغییرات کلی یا جزئی شده باشد. همچنان که مدبری و حسینی در مقالهٔ خود با عنوان «از تاریخ روایی تا روایت داستانی» معتقد هستند: «داستان‌نویس (راوی روایت حماسی) حتی زمانی که تاریخ را دست‌آویز روایت خود قرار می‌دهد، می‌تواند پی‌رنگ‌های موروثی مبتنی بر خط سیر زمان را نادیده بگیرد؛ می‌تواند موقعیتی، روی‌دادی یا شخصیتی را انتخاب کند و مواردی را به آن‌ها بیفزاید، شخصیت را دوباره خلق کند و محدودیت‌های زمان و مکان را نادیده بگیرد اما تاریخ‌نویس تنها دو راه پیش رو دارد: پرداختن به مجموعه‌های زمانی اشباع شده از رویدادها و گزینش روی‌دادهای خاص بدون تغییر دادن آن‌ها یا پرداختن به دوره‌ای که سند اندکی از آن باقی مانده است» (مدبری و حسینی سروری، ۱۳۸۷: ۴).

همین مسأله که دست منظومه‌سرا در تغییر روایات بازتر از دست واقعه‌نگار است، ممکن است باعث این تفاوت عمده باشد.

دومین احتمال آن است که منابع تاریخی معمولاً اطلاعات را با جزئیات بیش‌تری نقل می‌کردند به طوری که تاریخ از جزئیات سخن می‌گوید و شعر آن‌گونه که ارسطو می‌گوید، حکایت از امر کلی دارد (نک. ارسطو، ۱۳۴۲: ۴۸).

در احتمال سوم باید بگوییم، هر چند سپهر و عنوان‌نگار، هیچ‌کدام از منبع مشخصی برای اثر خود نام نبرده‌اند اما این امکان همیشه وجود دارد که آن‌ها از منابع مختلف شفاهی یا کتبی استفاده کرده باشند.

۲-۴. بیان وقایعی که در شهنشاهنامهٔ عنوان‌نگار منظوم گشته اما در ناسخ‌التواریخ مضبوط نیست در بررسی این دو اثر ادبی و تاریخی دورهٔ قاجار که هر کدام از منابع رسمی و تواریخ پیشین و روایت‌های شفاهی افراد مطلع بهره‌جستند، به وقایعی برخوردیم که در اثر حماسی ذکر شده اما در اثر تاریخی وجود ندارد و برعکس.





البته از آنجا که جُستار ما صبغه ادبی دارد، تنها به واقعه‌ای می‌پردازیم که شاعر حماسه‌سرای دوره قاجار آن‌ها را ثبت کرده و در کتاب تاریخی روزگار قاجاریان مورد غفلت قرار گرفته است از جمله این وقایع، بیان انتصاب اللّهیاریان قاجار به منصب صدارت اعظمی ایران در سال ۱۲۴۰ است که دبیرالملک در اثر حماسی عنوان‌نگار به آن اشاره نموده و در وصف او ابیاتی سروده اما این نکته مهم در کتاب سپهر فروگذار شده است.

دبیر اعلم در مورد این انتصاب و شخصیت اللّهیاریان قاجار چنین می‌سراید:

صَهر خاقان بُده است اللّهیاری	ز امیران نامی قاجار
پسور بگلر بگی محمّدخان	که بُدستی بسی به عزّت و شان
شه به او صدر اعظمی برداد	کار ایران به عقل او بنهاد
تارک افتخار بر کیوان	خوش بسودی از این تفقّد آن
هم برای رزین و فکر معین	دوربین بوده است و نی خودبین
می نمودی مهّام را انجام	به رضای خدا و راحت عام
نظرش بوده بر به حُسن سلوک	با همه شهر و بر دیار و بلوک
دانش او را بُده است و بس ادراک	در مواقع نداشتی امساک
وزرا و اهالی دربار	راضی از وی که بوده خوش‌گفتار
بسه شناسایی اهالی، او	ببوده استش بصیرتی نیکو
در خور هر کسی ورا خوش‌دل	می نمودی که او بُده کامل
نام نیک، او ذخیره می فرمود	که اعتقادش به دهر و جیفه نبود
ملک شه را بسی نمود آباد	هر دمی او قرین رحمت باد

(عنوان‌نگار، بی تا: ۲۹۹)

همان‌طور که ذکر شد این واقعه تنها در شهنشاهنامه عنوان‌نگار ثبت شده است و در ناسخ‌التواریخ سپهر اثری از این انتصاب دیده نمی‌شود. هرچند این موارد نادر است ولی نظر به اهمّیت آن روی داد در تاریخ، شایسته اعتناست.

برای روشن‌تر شدن موضوع، نخست به اجمال، آصف‌الدوله اللّهیاریان قاجار را معرفی کرده، سپس نگاشته‌های دو روایت را بررسی می‌کنیم.

آصف‌الدوله اللّهیاریان قاجار از دولت‌مردان قاجاریّه بود که منصب «خوان‌سالاری» داشت؛ هرچند او در دفع ترکمانان در سال ۱۲۲۸ ه.ق به کامیابی رسیده و در سال ۱۲۳۷ نیز با ده هزار سوار به کمک عباس میرزا شتافته بود اما بعد از رسیدن به منصب صدر اعظم بودن دربار فتح‌علی‌شاه، خوب عمل نکرد و بعد از سه سال معزول گشت. آنچه عنوان‌نگار از او ذیل انتصاب او به منصب صدارت اعظمی می‌گوید،

صرف نظر از عمل کرد ضعیف او در دورانی است که وی عنوانی بالا در دربار قاجاریان داشته است و البته دبیر اعلم از اغراق‌ها و بزرگ‌نمایی‌هایی که در این‌گونه مواقع برای برجسته‌سازی شخصیت‌های دربار، آثار حماسی - تاریخی سروده می‌شود، برکنار نمانده است؛ به گونه‌ای که اللهیارخان قاجار را شخصی معرفی می‌کند که در پی رضای خدا بوده و به جیفه دنیا هیچ توجهی نشان نمی‌داده و همواره در پی کسب راحتی مردم بوده است. این توصیفات با آنچه فریدون آدمیت در کتاب امیرکبیر و ایران درباره این شخصیت تاریخی می‌گوید، کاملاً در تضاد و حتی در تناقض است. او می‌گوید: «أصف‌الدوله در حکومت خود، ستمگر و طماع بود و در میان مردم، بدنام» (آدمیت، ۱۳۶۲: ۵۷).

آن‌گونه که پیش از این نیز بیان شد، راوی داستان (یا حماسه) می‌تواند موقعیتی، روی دادی یا شخصیتی را انتخاب کند، مواردی را به آن‌ها بیفزاید و شخصیت را دوباره خلق نماید (نک. مدبری و حسینی سروری، ۱۳۸۷: ۴). حتی حماسه‌سرا در مقام راوی می‌تواند بنا بر ملاحظات سیاسی، فرهنگی یا... شخصیت را به گونه‌ای جز آنچه بوده است، نشان دهد زیرا او خود را ملزم به پای‌بندی همه جانبه به تاریخ نمی‌داند. مغفول ماندن یک واقعه تأثیرگذار تاریخی در تاریخ معتبری چون ناسخ‌التواریخ هر چند عجیب می‌نماید، می‌تواند با احتمالات زیر همراه باشد: حجم و گستردگی کار لسان‌الملک بسیار زیاد بوده است؛ با این گستردگی کار و حجم بالای اثر، این احتمال وجود دارد که آن واقعه سهواً از قلم افتاده باشد. البته دلایل سیاسی نیز ممکن است باعث نپرداختن سپهر به انتصاب آصف‌الدوله باشد، به ویژه که در دوران وزارت او، مصالحه نخستین ایران با روسیه شکسته شد. او از مجرمان این حادثه شناخته می‌شد؛ همچنین در واقعه قتل گریبادوف نیز که باعث کشته شدن تعداد زیادی از مردم گردید، پای اللهیارخان نیز در میان بود؛ علاوه بر آن، در تجهیز لشکر ایران مقابل روسیه نیز کوتاهی کرده بود. مجموعه این عوامل می‌تواند از علل نپرداختن سپهر به انتصاب او به منصب وزارت باشد؛ چنان‌که به عزل او از این منصب اشاره‌ای گذرا دارد: «و چون اللهیارخان آصف‌الدوله با این‌که وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزت با روسیه مسامحتی کرده بود و اگر نه جلادتی ظاهر نساخت، ضمیر صافی پادشاه را از وی کدورتی بود. لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد» (سپهر، ۱۳۷۷: ۴۱۳).

### ۳. نتیجه‌گیری

مطالعه و مقایسه روایت‌های تاریخی در آثار مختلف، خصوصاً بین شهنشاهنامه عنوان‌نگار و ناسخ‌التواریخ سپهر نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری به ویژه در قالب حماسه، نه تنها یک فرایند جمع‌آوری اطلاعات است، بل که نیازمند تحقیق دقیق و درک شرایط مختلف زمانی و مکانی است. بنابراین دلایل اصلی تفاوت‌های مشاهده شده بین روایت‌های اثر حماسی - تاریخی و اثر تاریخی عبارتند از:



۱- استفاده از منابع متفاوت: نویسنده و شاعر ممکن است از منابع اولیّه و ثانویّه مختلفی برای نگارش روایت‌های خود استفاده کرده باشند و این امر موجب اختلاف در جزییات و کلیات وقایع شده است. ۲- خطای انسانی: در فرایند نگارش و انتقال مطالب، اشتباهات انسانی می‌توانند به تفاوت‌های ناخواسته در روایت‌ها منجر شوند. این خطاها ممکن است شامل اشتباه‌های رونویسی، تفسیر نادرست یا تحریفات ناخواسته باشد. ۳- قهرمان‌پروری و بزرگ‌نمایی: تمایل شاعران حماسه‌سرا به بزرگ‌نمایی و ایجاد شخصیت‌های قهرمانی برای جلب توجه و تحت تأثیر قرار دادن خوانندگان می‌تواند باعث تغییر در برخی از روایات شود. ۴- شرایط زمانی و مکانی: شرایط زمانی و مکانی این روایات نیز ممکن است تأثیرگذار باشد. این احتمال می‌رود که یک روایت در دوره‌ای زمانی خاص به دلیل شرایط اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی تغییر کند. ۵- اهداف راویان: شاعر و نویسنده احتمال دارد اهداف متفاوتی در نگارش داشته باشند از جمله تأکید بر وقایع خاص یا نادیده گرفتن برخی روی‌دادها به دلایل سیاسی یا شخصی.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. سیسیانوف (sisianof)، شهرت فارسی پاول دمیتریویچ تسیتسیانوف (Pavel dmitrievic tsitsianof)، ۱۷۵۴-۱۸۰۶، سردار روسی. در زمان سلطنت فتح‌علی‌شاه قاجار، دولت روسیه او را به حکمرانی قفقاز منصوب کرد. سیسیانوف در میان عامّه مردم ایران به عنوان اشبخدر (espexdor) یا ایشبخدر معروف بود (مصاحب، ۱۳۸۱: ۱۴۵۸).

## فهرست منابع

- آدمیت، فریدون. (۱۳۶۲). امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی.
- ارسطو. (۱۳۴۲). فنّ شعر، ترجمه عبدالحسین زرّین‌کوب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- برنتس، هانس. (۱۳۸۴). مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی.
- تقی‌بن محمد عنوان‌نگار. (بی‌تا). نسخه خطی، شهنشاهنامه عنوان‌نگار، محفوظ در کتابخانه کاخ گلستان (سلطنتی)، شماره ۵۶۸.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- زند، زاگرس. (۱۳۹۲). «سبک تاریخ‌نویسی شاهنامه فردوسی»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، سال نهم، شماره پانزدهم، صص ۷۷-۹۹.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). انواع ادبی، تهران: فردوس.
- صالحی، پریسا و قدرت‌الله طاهری. (۱۴۰۳). «معرفی ادبیات تاریخی به عنوان یکی از انواع ادبی فارسی»، متن‌شناسی ادب فارسی، سال شانزدهم، شماره اول، پیاپی ۶۱، صص ۱۷-۳۵.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
- عبدالرزاق مفتون دُنبلی. (۱۳۸۹). مآثر سلطانیّه، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- عسکری، حسین. (۱۴۰۱). روستازادگان دانشمند، تهران: انتشارات سوره مهر.
- فضل‌الله شیرازی خاوری. (۱۳۸۰). تاریخ ذوالقرنین، به تصحیح ناصر افشار، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- گرین، کیت و جیل لیپهان. (۱۳۸۳). درس‌نامه نظریه و نقد ادبی، ترجمه گروه مترجمان، تهران: روزنگار.
- مارتین، والاس. (۱۳۸۲). نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهباء، تهران: هرمس.
- محمدتقی سپهر. (۱۳۷۷). ناسخ‌التواریخ قاجاریّه، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.
- مدبری، محمود و نجمه حسینی سروری. (۱۳۸۷). «از تاریخ روایی تا روایت داستانی»، پژوهش‌نامه زبان و ادب فارسی، شماره دوم، پیاپی ۶، صص ۲۸-۱.
- مصاحب، غلام‌حسین. (۱۳۸۱). دایرة‌المعارف فارسی، جلد دوم، تهران: چاپخانه سپهر.
- نیک‌ورز، یوسف و محمدهادی احمدیانی. (۱۳۹۳). «شیوه‌های شخصیت‌پردازی در شاهنامه فردوسی»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، سال دهم، شماره هجدهم، صص ۱۷۳-۱۹۱.



- یعقوبی، رؤیا. (۱۳۹۱). «روایت‌شناسی و تفاوت میان داستان و گفتمان بر اساس نظریات ژرار ژنت»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، سال هشتم، شماره سیزدهم، صص ۲۹۸-۳۱۱.

## References

- Abdul Razzaq Mafton Donboli. (2009). *Ma'ather Soltanieh*, Tehran: Iran Newspaper Publishing Institute.[ In Persian ]
- Adamiyat, fereydown, (1983). *Amir Kabir and Iran*, Tehran: Kharazmi Publication, 7th ed.[ In Persian ]
- Aristotle. (1963). *The Art of Poetry*, trans. Abdul Hossein Zarin Koob. Tehran: Book Translation and Publishing Company.[ In Persian ]
- Askari, Hossein. (2022). *Village born scientist*, Tehran: Surah-ye- Mehr Publications.[ In Persian ]
- Brents, Hans. (2008). *Basics of Literary Theory*. Trans. Mohammad Reza AbulQasimi, Tehran: Nashre Mahi.[ In Persian ]
- Dekhoda, Ali Akbar. (1998). *Dictionary*, Tehran Publications and Press, 2nd ed.
- Fazlollah Shirazi Khavari. (2001). *History of Dhul-Qarnain*, Ed. Nasser Afshar
- Green, Keith and Liphon, Jill. (2013). [In Persian ]
- Martin. Wallace. (2003). *Narrative theories*, trans. Mohammad Shahba, Tehran: Herme. [In Persian]
- Mohammad Taqhi Sepehr. (1998). *Naskh al- Tawarikh Qajariyeh* Ed. Jamshid Kianfar, Tehran: Asatir Publications.[ In Persian ]
- Safa, Zabihullah. (1984). *Epic writing in Iran*, Tehran: Amir Kabir, 4th ed. [ In Persian ]
- Salehi, Parisa and Qodratullah Taheri. (2024). "Introduction of historical literature as one of Persian literary types", *Textology of Persian Literature*, first issue, pp.17- 35.[ In Persian ]
- Shamisa, Siros. (1995). *Literary Genres*, Tehran: Ferdous.[ In Persian ]
- Taqi bin Mohammad Onvanegar (no date). Manuscript, *Shahhanshnameh nvanegar*, preserved in the library of Golestan Palac. ( saltanti). Number 568.[ In Persian ]
- Zand, Zagros.(2019). "*History writing style of Ferdosi's Shahnameh*", research paper on epic literature, No. 9, pp.99-79.[ In Persian ]
- Modabberi. Mahmood and Najmeh Hosseini Sarwari. (2008). "*From Narrative History to Narrative Story*" Vol. 2, pp. 28-1.[ In Persian ]
- Mosaheb, Gholamhosein. (2008). *Persian Encyclopedia*, 2nd vol. Tehran: Sepehr Printing House, 4th ed.[ In Persian ]
- Nikvarz, Youssef and Mohammadhadi Ahmadiani. (2013). "*Ways of Characterization in Ferdowsi's Shahnameh*". *Epic Literature Research*, No. 18, pp. 191\_173. [ In Persian ]

---

-Yaqoubi, Roya.( 2019). " *Narrative and the difference between story and discourse based on Gerard Genet's ideas* "Research Journal of Culture and Literature, No. 13, pp. 311- 298 [ In Persian ]

